

عقلانیت باور دینی و خودبنیادی زبان دین: مطالعه تطبیقی دیدگاه برنند بلانشارد و لودویگ ویتگنشتاین

نسیم زارعی^۱

محمد رضا شمیری^۲

مهدی دهباشی^۳

چکیده

مسئله امکان سخن گفتن معنادار و عقلانی از خدا، همواره از کانونی‌ترین مناقشات در فلسفه دین بوده است. در این میان، برنند بلانشارد، به عنوان میراث‌دار سنت ایده‌آلیسم عقلانی، بر آن است که باور به خدا تنها در صورتی پذیرفتنی است که در ترازوی یک نظام عقلانی ضروری سنجیده شود و بیرون از این ساختار، سخن گفتن از خدا فاقد وجهت معرفتی خواهد بود. در قطب مقابل، لودویگ ویتگنشتاین، ابتدا در رساله منطقی-فلسفی با اعلام «ناگفتنی» بودن امر متعالی و سپس در دوره متأخر فکری خود، با طرح مفهوم «بازی‌های زبانی»، اساساً گزاره‌های دینی را از حیطه داوری عقل نظری بیرون می‌برد و آن را «نحوه‌ای از زندگی» می‌داند که معنا و توجیه خود را در درون اجتماع ایمانی می‌یابد. این مقاله با روش تطبیقی، به طرح رویارویی این دو دیدگاه متضاد می‌پردازد. پرسش پژوهشگر آن است که آیا می‌توان از خدا به‌طور عقلانی سخن گفت، یا زبان دین محصور در قواعد خودبنیاد یک بازی زبانی است؟ یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که نقد ویتگنشتاینی، الهیات عقلانی بلانشارد را با چالش جدی خصوصی شدن ایمان مواجه می‌کند، اما در مقابل، طرد کامل توجیه عقلانی از سوی رویکرد ویتگنشتاینی، امکان دفاع از دعاوی دینی در سپهر عمومی و گفتگوی ادیان را به شدت تضعیف می‌کند. نتیجه آنکه، هرچند رویکرد ویتگنشتاین توصیفی واقع‌بینانه از «کارکرد» زبان دین ارائه می‌دهد، اما نیاز به نوعی «عقلانیت حداقلی» برای پرهیز از نسبیّت و انزوای گفتمانی دین، همچنان جایگاه مدل عقلانی بلانشارد را به مثابه یک سنجه انتقادی حفظ می‌کند.

واژگان کلیدی

برنند بلانشارد، لودویگ ویتگنشتاین، عقل و ایمان، بازی زبانی، زبان دین، ناگفتنی، الهیات عقلانی، الهیات حداقلی.

۱. دانشجوی دکتری گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران.
Email: Nasim.zarei5922@iau.ir
۲. گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران. (نویسنده مسئول)
Email: Mr.shamshiri@iau.ac.ir
۳. گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران.
Email: Iran.dehbashi@iau.ir

پذیرش نهایی: ۱۴۰۵/۶/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۴/۴

طرح مسأله

مناقشه بر سر نسبت عقل و ایمان را شاید بتوان کهن‌ترین و پردامنه‌ترین نزاع در تاریخ الهیات و فلسفه دین دانست. با ظهور مدرنیته متأخر و چرخش زبانی در فلسفه قرن بیستم، پرسش از «معقولیت باور دینی» صورتی تازه به خود گرفت، پرسش این شد که آیا اساساً زبان دین واجد محتوای شناختی و معرفت‌بخش است، یا آنکه گزاره‌های دینی از سنخی دیگرند و بیرون از مرزهای سنجش عقلانی قرار می‌گیرند؟ در این میان، تقابل دو اندیشمند برجسته قرن بیستم برنند بلانشارد (Brand Blanshard) و لودویگ ویتگنشتاین (Ludwig Wittgenstein) نمونه‌ای درخشان از این شکاف بنیادین است. یکی مدافع سرسخت عقلانیت ضروری باور دینی، و دیگری منادی «ناگفتنی» بودن امر متعالی و استقلال «بازی زبانی» دین از معیارهای عقل نظری.

برنند بلانشارد (۱۸۹۲-۱۹۸۷)، فیلسوف آمریکایی و نماینده برجسته سنت ایده آلیسم مطلق، در سراسر پروژه فکری اش، به ویژه در کتاب عقل و باور، بر آن است که ایمان دینی تنها در صورتی می‌تواند از گزند نقد مصون بماند که خود را در ترازوی عقل عرضه کند. از نظر او، هیچ باوری نیست که از اقتدار عقل مستثنا باشد و دین نیز از این قاعده بیرون نیست (Blanshard, 1974, p. 71). بلانشارد با حمله به جریان‌های ایمان‌گرایانه و اگزیستانسیالیستی، به ویژه میراث کرکگور و نیومن، اصرار می‌ورزد که اگر سخن گفتن از خدا نتواند در ساختار یک نظام عقلانی ضروری توجیه شود، صرفاً شعاری بی معنا خواهد بود. خدای بلانشارد نه یک اراده شخصی دمدمی مزاج، که غایت یک نظام عقلانی منسجم است؛ خدا پاسخ نهایی عقل است (Blanshard, 1974, p. 226).

در قطب مقابل، لودویگ ویتگنشتاین (۱۸۸۹-۱۹۵۱)، فیلسوف اتریشی و محور چرخش زبانی در فلسفه، رویکردی به کلی متفاوت به زبان دین دارد. او در رساله منطقی-فلسفی (۱۹۲۱) مرز میان «گفتنی» و «ناگفتنی» را ترسیم می‌کند و با صراحت اعلام می‌دارد: راه‌حل معمای زندگی در فضای بیرون از فضا و زمان دیده می‌شود (Wittgenstein, 1922, 6). گزاره مشهور پایانی رساله «آنچه درباره‌اش نمی‌توان سخن گفت، باید

درباره‌اش سکوت کرد» (Wittgenstein, 1922, 7) به روشنی امر متعالی، ارزش‌ها و خدا را به قلمرو «ناگفتنی» وامی‌نهد. با این حال، این پایان ماجرا نیست؛ ویتگنشتاین متأخر در پژوهش‌های فلسفی (۱۹۵۳) با طرح مفهوم بازی‌های زبانی و نحوه‌های زندگی، زبان دین را نه بی‌معنا، بلکه دارای منطقی مستقل می‌داند که در درون جماعت ایمانی معنا می‌یابد (Wittgenstein, 1953, 23).

دین برای ویتگنشتاین متأخر یک «بازی زبانی» خودبنیاد است که نیازی به توجیه بیرونی و عقلانی ندارد، درست همان‌طور که بازی شطرنج نیازی به توجیه توسط قواعد فوتبال ندارد. دی. زد. فیلیپس (D. Z. Phillips)، برجسته‌ترین شارح ویتگنشتاین در فلسفه دین، این موضع را چنین جمع‌بندی می‌کند: «دین یک بازی زبانی متمایز است که معیارهای معناداری و حقیقت آن در درون خود آن قرار دارد» (Phillips, 1976, p. 56). از این رو، مقاله حاضر می‌کوشد با مقایسه نظام‌مند این دو دیدگاه، ظرفیت‌ها و محدودیت‌های هر یک را در تبیین عقلانیت باور دینی و امکان گفت و گوی عقلانی درباره دین روشن سازد.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های مربوط به عقلانیت باور دینی و زبان دین در فلسفه معاصر، عمدتاً در دو مسیر مستقل دنبال شده‌اند: نخست، بررسی رویکردهای عقل‌گرایانه در توجیه باور دینی و دوم، تحلیل زبان دین بر اساس فلسفه متأخر ویتگنشتاین. با وجود گسترده‌گی آثار در هر یک از این دو حوزه، مطالعاتی که به مقایسه مستقیم دیدگاه برنند بلانشارد و لودویگ ویتگنشتاین پردازند، بسیار محدود است.

در حوزه اندیشه برنند بلانشارد، کتاب Reason and Belief (۱۹۷۴) مهم‌ترین اثر او در باب عقلانیت باور دینی به شمار می‌رود. بلانشارد در این اثر، با نقد ایمان‌گرایی و الهیات مبتنی بر شهود، بر ضرورت توجیه عقلانی باورهای دینی تأکید می‌کند و انسجام عقلانی را معیار اصلی صدق و موجه بودن باورها می‌داند. همچنین، Donald M. MacKinnon (۱۹۸۷) در مقاله "Blanshard on the Philosophy of Religion" ضمن بررسی نظام الهیاتی بلانشارد، نقاط قوت عقل‌گرایی او را تبیین کرده و در عین حال، انتقاداتی را درباره

فاصله گرفتن این دیدگاه از تجربه زیسته دینی مطرح ساخته است. در سوی دیگر، آثار لودویگ ویتگنشتاین، به‌ویژه Philosophical Investigations و Lectures and Conversations on Aesthetics, Psychology and Religious Belief منشأ شکل‌گیری رویکردی نو در تحلیل زبان دین بوده‌اند. D. Z. Phillips (۱۹۷۶) در کتاب Religion Without Explanation با الهام از فلسفه متأخر ویتگنشتاین، دین را نوعی بازی زبانی و نحوه‌ای از زندگی معرفی می‌کند که معیارهای معنا و فهم آن در درون سنت دینی شکل می‌گیرد. همچنین Norman Malcolm (۱۹۹۴) در کتاب Wittgenstein: A Religious Point of View ابعاد دینی اندیشه ویتگنشتاین را بررسی کرده و نشان داده است که رویکرد او بیش از آنکه در پی اثبات یا رد باور دینی باشد، به توصیف منطق درونی ایمان توجه دارد.

در پژوهش‌های فارسی نیز آثاری مانند «زبان و تصویر جهان در فلسفه ویتگنشتاین» اثر سروش دباغ (۱۳۹۰)، به تحلیل زبان دین و نسبت آن با فلسفه ویتگنشتاین پرداخته‌اند. همچنین آثار محمد مجتهد شبستری (۱۳۷۹) و مصطفی ملکیان (۱۳۸۰)، هر یک از منظری متفاوت، به مسئله عقلانیت، ایمان و زبان دین توجه کرده‌اند. با این حال، تمرکز این پژوهش‌ها بیشتر بر تبیین اندیشه ویتگنشتاین یا بررسی کلی رابطه عقل و ایمان بوده و کمتر به مقایسه آن با عقل‌گرایی برند بلانشارد پرداخته‌اند.

در مجموع، بررسی ادبیات موجود نشان می‌دهد که اگرچه درباره عقل‌گرایی بلانشارد و فلسفه دین ویتگنشتاین به صورت جداگانه پژوهش‌های ارزشمندی انجام شده است، اما مطالعه‌ای که این دو رویکرد را با تمرکز بر نسبت عقلانیت باور دینی و خودبنیادی زبان دین به صورت تطبیقی و انتقادی ارزیابی کند، همچنان با خلأ پژوهشی مواجه است. بلانشارد الهیات دیالکتیکی کارل بارت را «واپس‌نشینی خطرناک از عقلانیت» می‌خواند (Blanshard, 1974, p. 100).

محور نقدها، اصل «اخلاق باور» کلیفورد است: «همیشه، همه جا و برای هر کس، باور داشتن چیزی بر مبنای شواهد ناکافی، خطاست» (Clifford, 1877, p. 292). خلاصه دیدگاه بلانشارد این است که ایمان دینی باید از خود در برابر دادگاه عقل دفاع

کند. خدای او غایت ضروری یک نظام عقلانی منسجم است. این موضع پرسش‌هایی بنیادین پیش می‌کشد: آیا دین از سنخ باور است یا چیزی دیگر؟ آیا تصویر خشک و انتزاعی بلانشارد، خدای ادیان زنده است؟ مک‌کینون می‌پرسد: خدای بلانشارد را چگونه می‌توان نیایش کرد؟ آیا انسجام‌گرایی معیاری کافی برای حقیقت است؟ (MacKinnon, 1987, p. 112)

خدا در نظام عقلانی برنند بلانشارد

زمینه فکری: ایده‌آلیسم مطلق و میراث برادلی

برنند بلانشارد واپسین فیلسوف بزرگ در سنت ایده‌آلیسم مطلق آمریکایی است، سنتی که با اف. ایچ. برادلی و برنارد بوسانکه به اوج رسید و سپس با ظهور فلسفه تحلیلی به حاشیه رانده شد. بلانشارد شاگرد برادلی بود و هرچند در جزئیاتی از او فاصله گرفت، اما هسته بینش استاد را حفظ کرد: واقعیت غایی یک نظام منسجم از تجربه است و عقل تنها راه نفوذ به این نظام (Blanshard, 1974, p. 145). برای فهم جایگاه بلانشارد، باید به بستر تاریخی‌اش توجه کرد. در نیمه نخست قرن بیستم، فلسفه دین در غرب با دو جریان عمده مواجه بود: از یک سو پوزیتیویسم منطقی که زبان دین را مهمل می‌شمرد، و از سوی دیگر الهیات اگزیستانسیالیستی که برای نجات دین از چنگال نقدهای پوزیتیویستی، آن را به قلمرو فراعقلی می‌راند. بلانشارد در برابر هر دو جبهه ایستاد. بلانشارد در این نزاع، جانب عقل را می‌گیرد، اما عقل را نه به معنای عقل جزئی دکارتی، که به معنای عقل کلی ایده‌آلیستی.

بنیان معرفت‌شناختی: انسجام‌گرایی

نظام فکری بلانشارد بر یک نظریه قوی انسجام‌گرایی در باب حقیقت و توجیه بنا شده است. او استدلال می‌کند که حقیقت یک گزاره نه در «مطابقت با واقع»، که در «انسجام نظام‌مند» آن با کل شبکه باورهای ما نهفته است:

حقیقت عبارت است از انسجام یک قضیه با کل نظام قضایا. یک قضیه زمانی صادق است که بتوان آن را بدون ایجاد تضاد یا گسست، در شبکه‌ای از باورهای به هم پیوسته جای

داد (Blanshard, 1939, vol. 2, p. 264).

این انسجام‌گرایی سه پیامد مستقیم برای الهیات دارد: نخست، باور به خدا نمی‌تواند به عنوان یک «جزیره» در ذهن مؤمن وجود داشته باشد، بلکه باید در درون یک نظام عقلانی جامع توجیه شود. بلانشارد می‌گوید: «هیچ باوری، از جمله باور دینی، از الزام به هماهنگی با سایر باورهای ما معاف نیست» (Blanshard, 1974, p. 71). دوم، حقیقت دین نه در «انطباق با یک وحی بیرونی»، که در قدرت آن برای ایجاد انسجام در کل تجربه بشری نهفته است. سوم، عقل نه یک ابزار در میان دیگر ابزارها، که خود زمینه و بستر هر شناختی است. بلانشارد در Reason and Goodness (۱۹۶۱) می‌نویسد: «تنها راه فهمیدن یک چیز، دیدن ضرورت آن در درون یک نظام فکری است» (Blanshard, 1961, p. 45).

خدای بلانشارد: غایت نظام عقلانی و نقد تشخص الهی

بلانشارد در عقل و باور تصریح می‌کند که خدا باوری سنتی با تصور «خدای شخصی مداخله‌گر» از نظر عقلانی نامنسجم است. نقد او چندوجهی است:

الف) ناسازگاری با ضرورت عقلانی: یک شخص دارای اراده آزاد، نمی‌تواند ضروری باشد. خدایی که می‌تواند کاری را بکند یا نکند، خودش امری امکانی است. می‌پرسد: چگونه می‌توان موجودی را ضروری دانست که اعمالش ضروری نیستند؟ (Blanshard, 1974, p. 218)

ب) مسئله شر: خدای شخصی قادر و خیرخواه مطلق با وجود شر ناسازگار است. بلانشارد این برهان را نه برای انکار خدا، که برای انکار «شخص انگاری» خدا به کار می‌گیرد.

پ) بدیل بلانشارد: خدای او یک «مطلق غیرشخصی» است. خدا را باید به مثابه غایت ضروری عقل فهمید. خدا همان نقطه‌ای است که در آن همه تضادها حل می‌شوند، این خدا نه یک وجود در میان وجودات، بلکه شرط امکان معقولیت کل نظام هستی است (Blanshard, 1974, p. 226).

نقد بر الهیات طبیعی کلاسیک

بلانشارد یک تجدیدنظرطلب در الهیات طبیعی است. او براهین سنتی را نقد می‌کند: **برهان علیت:** این برهان از «وجود امکانی جهان» به «علت بیرونی» می‌پرد و این «بیرونی بودن» خود یک امر امکانی جدید است. او می‌نویسد: «اگر جهان نیازمند تبیین است، تبیین آن را باید در درون خود جهان یافت» (Blanshard, 1974, p. 210).

برهان نظم: این برهان پس از داروین بی‌اعتبار و دچار «دور» است (Blanshard, 1974, p. 213).

برهان وجودی: تنها برهانی که بلانشارد با آن همدلی دارد، اما نیازمند بازخوانی است. او می‌گوید: ضرورت خدا از ضرورت خود عقل ناشی می‌شود. اگر عقل را تا انتهایش دنبال کنیم، به نقطه‌ای می‌رسیم که دیگر نمی‌توان از آن فراتر رفت، همان غایت مطلق (Blanshard, 1974, p. 235).

حمله به ایمان‌گرایی: نقد کر کگور، نیومن، و بارت

بخش بزرگی از پروژه بلانشارد به نقد ایمان‌گرایی اختصاص دارد. بلانشارد کر کگور «جهش ایمان» را «انتحار عقلانی» می‌خواند. اگر ایمان مستلزم زیر پا گذاشتن عقل باشد، میان ایمان مسیحی و خرافه‌پرستی هیچ فرقی نمی‌ماند (Blanshard, 1974, pp. 71-73).

بلانشارد «استدلال انباشتی» نیومن را روان‌شناسی باور می‌داند، نه منطق سنجش صدق (Blanshard, 1974, pp. 80-87).

شکاف میان این دو دیدگاه، قلب تپنده بحث‌های معاصر در فلسفه دین تحلیلی و پساتحلیلی است. از یک سو، نقد ویتگنشتاینی الهیات عقلانی، ایمان را از چنگال پوزیتیویسم منطقی و علم‌زدگی رها می‌کند و به آن استقلالی وجودی می‌بخشد، از دیگر سو، خصوصی سازی زبان دین و تبدیل آن به امری کاملاً درون‌زبانی و درون‌گروهی، بیم آن دارد که دین را از هرگونه نقد بیرونی مصون سازد و گفتگوی عقلانی میان ادیان، و حتی دفاع از باور دینی در فضای عمومی سکولار را ناممکن گرداند. با وجود انبوه پژوهش‌ها در باب هریک از این دو فیلسوف به تنهایی، مطالعه تطبیقی مستقیمی که به‌طور

هم زمان به واکاوی نقاط اشتراک، افتراق و به ویژه نقد متقابل این دو رویکرد پردازد، به ندرت یافت می‌شود. غالب پژوهش‌ها یا به نقد بلانشارد بر الهیات اگزیستانسیالیستی پرداخته‌اند (MacKinnon, 1987)، یا تحلیل ویتگنشتاین از دین را کاویده‌اند (Nielsen, 1982)، اما تقابل مستقیم این دو چهره مغفول مانده است.

پرسش پژوهشگر این مقاله آن است که آیا می‌توان از خدا به طور عقلانی سخن گفت، یا آنکه زبان دین محصور در قواعد خودبنیاد یک بازی زبانی است؟ به سخن دیگر، آیا تحلیل ویتگنشتاینی از زبان دین، به نحو موفقیت آمیزی الهیات عقلانی بلانشارد را از میدان به در می‌برد؟ و آیا جایگزین ویتگنشتاین برای عقلانیت دینی، می‌تواند پاسخگوی نیازهای معرفتی مؤمنان در جهان معاصر باشد؟ این مقاله با روشی تطبیقی، ابتدا شالوده‌های خداشناسی عقلانی بلانشارد را طرح می‌کند، سپس به ایضاح رویکرد زبانی ویتگنشتاین به دین (در هر دو دوره فکری) می‌پردازد، و سرانجام در بخش ارزیابی، به سنجش این دو دیدگاه می‌نشیند. مدعای اصلی مقاله آن است که اگرچه رویکرد ویتگنشتاینی از مزیت واقع‌گرایی توصیفی در باب نحوه کارکرد زبان دین در جوامع ایمانی برخوردار است، اما طرد کامل معیارهای فرازبانی و فرابازی یعنی همان عقلانیتی که بلانشارد از آن دفاع می‌کند دین را به انزوای گفتمانی و نسیت‌باوری دچار می‌سازد که در نهایت به سود الهیات عقلانی و گفتگوی انتقادی تمام می‌شود.

مقایسه دیدگاه بلانشارد با عقلانیت حداقلی

نقاط اشتراک با عقلانیت حداقلی

نخست آنکه هر دو بر ضرورت سنجش‌پذیری عقلانی باورهای دینی تأکید دارند. بلانشارد به صراحت می‌گوید: «هیچ باوری، از جمله باور دینی، از الزام به هماهنگی با سایر باورهای ما معاف نیست» (Blanshard, 1974, p. 71). عقلانیت حداقلی نیز این اصل را در قالب دو معیار «انسجام درونی» و «سازگاری اخلاقی» حفظ می‌کند.

دوم آنکه هر دو رویکرد، دین را از انزوای معرفتی خارج می‌کنند و آن را در معرض نقد و گفت‌وگو قرار می‌دهند. بلانشارد با نقد ایمان‌گرایی کرکگور، نیومن و بارت، بر این باور است که «اگر ایمان مستلزم زیر پا گذاشتن عقل باشد، میان ایمان مسیحی و

خرافه پرستی هیچ فرقی نمی‌ماند» (Blanshard, 1974, pp. 71-73). عقلانیت حداقلی نیز با ارائه معیار «امکان گفت و گوی بیناذهنی»، شرط لازم برای دفاع عقلانی از دین در عرصه عمومی را فراهم می‌آورد.

نقاط افتراق با عقلانیت حداقلی

با این حال، عقلانیت حداقلی از دو جهت اساسی از بلانشارد فاصله می‌گیرد.

نخست، در باب نقش عقل: بلانشارد عقل را «داور نهایی» می‌داند (Blanshard, 1974, p. 71) و معتقد است که «حقیقت یک گزاره در انسجام نظام‌مند آن با کل شبکه باورهای ما نهفته است» (Blanshard, 1939, vol. 2, p. 264). در مقابل، عقلانیت حداقلی عقل را «ناظر و ناقد» می‌داند، نه «تأسیس‌کننده ایمان»؛ یعنی عقل وظیفه ندارد ایمان را ایجاد کند، اما وظیفه دارد از فروغلتیدن آن به تناقض، خرافه و جزم‌اندیشی جلوگیری کند.

دوم، در باب ماهیت دین: بلانشارد دین را عمدتاً در قالب «نظامی از گزاره‌ها» تحلیل می‌کند که باید در یک ساختار عقلانی ضروری توجیه شوند. او خدا را «غایت ضروری یک نظام عقلانی منسجم» می‌داند (Blanshard, 1974, p. 226) و خدای شخصی، مداخله‌گر را از نظر عقلانی نامنسجم می‌خواند. اما عقلانیت حداقلی، هم‌چون ویتگنشتاین، بر این نکته تأکید می‌ورزد که «دین از سنخ باورهای نظری صرف نیست» و «زبان دین را نمی‌توان با معیارهای علوم تجربی یا متافیزیک ضروری‌انگار سنجید». به عبارت دیگر، عقلانیت حداقلی ابعاد وجودی، عملی و آیینی ایمان را نیز به رسمیت می‌شناسد و دین را صرفاً به یک دستگاه منطقی فرو نمی‌کاهد.

جمع‌بندی مقایسه

به بیان دقیق‌تر، عقلانیت حداقلی معیار سنجش بیرونی را از بلانشارد وام می‌گیرد، اما نگاه نظری محور و اثبات‌گرایانه او را نمی‌پذیرد. در واقع، عقلانیت حداقلی می‌کوشد از «دغدغه بلانشارد در باب مسئولیت معرفتی باورهای دینی» پاسداری کند، بی‌آنکه دین را به نظامی صرفاً عقلانی تقلیل دهد. در یک جمله: عقلانیت حداقلی، عقلِ نقادِ بلانشارد را حفظ می‌کند، اما عقلِ تأسیس‌گر او را کنار می‌گذارد.

خدا در «بازی زبانی» دین از نگاه لودویگ ویتگنشتاین ویتگنشتاین و چرخش زبانی در فلسفه دین

لودویگ ویتگنشتاین بی تردید یکی از تأثیرگذارترین فیلسوفان قرن بیستم است. تأثیر او بر فلسفه دین چنان ژرف است که می‌توان گفت تمام مباحث معاصر درباره زبان دین، یا در موافقت با او صورت می‌گیرد یا در مخالفت با او. دی. زد. فیلیپس می‌گوید: «ویتگنشتاین بیش از هر فیلسوف دیگری در قرن بیستم، به ما آموخت که دین را نه به مثابه یک نظریه، که به مثابه یک نحوه زندگی بفهمیم» (Phillips, 1976, p. 3).

ویتگنشتاین مقدم: «ناگفتنی» در رساله منطقی-فلسفی

رساله پروژه‌ای برای تعیین مرزهای زبان است. هسته آن «نظریه تصویری زبان» است: یک گزاره زمانی معنادار است که بتواند یک «وضع ممکن امور» را در جهان به تصویر بکشد (Wittgenstein, 1922, 4.01). ویتگنشتاین نتیجه می‌گیرد که هر آنچه نتواند در قالب گزاره تصویرگر بیان شود، بیرون از مرزهای زبان و در قلمرو ناگفتنی قرار می‌گیرد. خدا در این قلمرو جای می‌گیرد: خدا خود را در جهان آشکار نمی‌کند (Wittgenstein, 1922, 6.432). نورمن مالکوم می‌نویسد: «خدا در رساله نه یک فرضیه متافیزیکی، که یک حس است» (Malcolm, 1994, p. 8). نامه‌های ویتگنشتاین به انگلمان نیز نشان می‌دهد که بخش نانوشته رساله همان قلمرو ناگفتنی است (Engelmann, 1967, p. 143). در همین نقطه نخستین خط تقابل با بلانشارد دیده می‌شود: اگر خدا از جنس واقعیت نیست، کل پروژه بلانشارد که می‌خواهد خدا را در یک نظام قضایا بگذارد، از پایه اشتباه است.

گذار به دوره متأخر

ویتگنشتاین در پژوهش‌های فلسفی مفهوم بازی زبانی (Language-game) را مطرح می‌کند: واژه بازی زبانی برای تأکید بر این نکته به کار می‌رود که سخن گفتن جزئی از یک فعالیت، یا جزئی از یک نحوه زندگی است (Wittgenstein, 1953, §23). او مثال‌های مختلفی از بازی‌های زبانی می‌زند: فرمان دادن، داستان گفتن، دعا کردن، سپاس گزاردن. هر یک منطق خاص خود را دارد و نمی‌توان منطق یکی را با معیار دیگری سنجید.

دین به مثابه بازی زبانی و نحوه زندگی

کاربست این دیدگاه در فلسفه دین نتایج انقلابی دارد. نخست: گزاره های دینی «فرضیه» نیستند. فیلیپس می گوید: «دین یک بازی زبانی متمایز است که معیارهای معناداری و حقیقت آن در درون خود آن قرار دارد» (Phillips, 1976, p. 56). دوم: دین یک «نحوه زندگی» است، نه یک «نظام باورها». ایمان شبیه عشق است، نه پذیرش یک نظریه. ویتگنشتاین در درس گفتارهایش می گوید: «باور دینی مثل یک اشتیاق است، نه یک فرضیه» (Wittgenstein, 1966, p. 56). سوم: دین برای «تبیین» جهان نیست، بلکه نگاه به جهان را تغییر می دهد. ویتگنشتاین می گوید: دین نمی گوید جهان چگونه هست، می گوید جهان را چگونه باید دید (Wittgenstein, 1966, p. 53).

مرزهای عقل: نقد ویتگنشتاین بر الهیات عقلانی

ویتگنشتاین اصل پروژه الهیات طبیعی را نادرست می داند: «اثبات وجود خدا باید چیزی باشد که بتواند شما را واقعاً به وجود خدا متقاعد کند. اما براهینی که چنین می کنند، از جنس براهین عقلانی نیستند» (Wittgenstein & Waismann, 2003, p. 105).

مقایسه دیدگاه ویتگنشتاین با عقلانیت حداقلی

نقاط اشتراک با عقلانیت حداقلی

نخست آنکه عقلانیت حداقلی، بینش ویتگنشتاین در باب استقلال منطقی زبان دین را به رسمیت می شناسد. ویتگنشتاین متأخر با طرح «بازی های زبانی» نشان داد که «سخن گفتن جزئی از یک فعالیت، یا جزئی از یک نحوه زندگی است» (Wittgenstein, 1953, 23) و دین را «بازی زبانی خودبنیاد» می داند که «نیازی به توجیه بیرونی و عقلانی ندارد». عقلانیت حداقلی نیز می پذیرد که «دین منطق خاص خود را دارد و از سنخ باورهای نظری صرف نیست» و «زبان دین را نمی توان با معیارهای علوم تجربی یا متافیزیک ضروری انگار سنجید».

دوم آنکه هر دو رویکرد، بر جنبه عملی و وجودی ایمان تأکید دارند. ویتگنشتاین در درس گفتارهایش می گوید: «باور دینی مثل یک اشتیاق است، نه یک فرضیه» (Wittgenstein, 1966, p. 56) و در جای دیگر: «دین نمی گوید جهان چگونه هست،

می‌گوید جهان را چگونه باید دید». عقلانیت حداقلی نیز با تأکید بر اینکه «دین از سنخ باورهای نظری صرف نیست»، به ابعاد وجودی و عملی ایمان احترام می‌گذارد. سوم آنکه عقلانیت حداقلی، نقد ویتگنشتاین بر الهیات طبیعی سستی را می‌پذیرد. ویتگنشتاین اصل پروژه اثبات وجود خدا را نادرست می‌داند: «اثبات وجود خدا باید چیزی باشد که بتواند شما را واقعاً به وجود خدا متقاعد کند. اما براهینی که چنین می‌کنند، از جنس براهین عقلانی نیستند» (Wittgenstein & Waismann, 2003, p. 105). عقلانیت حداقلی نیز بر این باور است که «همه آموزه‌های دینی نباید از طریق استدلال‌های فلسفی اثبات شوند».

نقاط افتراق با عقلانیت حداقلی

با وجود این اشتراکات، عقلانیت حداقلی در سه نقطه اساسی از ویتگنشتاین فاصله می‌گیرد.

نخست، در باب طرد کامل معیارهای فرازبانی: ویتگنشتاین (به ویژه در قرائت فیلیپس) بر این باور است که «دین یک بازی زبانی متمایز است که معیارهای معناداری و حقیقت آن در درون خود آن قرار دارد» (Phillips, 1976, p. 56). اما عقلانیت حداقلی معتقد است که «هرچند معنا و کارکرد بسیاری از گزاره‌های دینی در متن حیات ایمانی شکل می‌گیرد، اما پیامدهای معرفتی، اخلاقی و اجتماعی این گزاره‌ها می‌توانند در معرض ارزیابی عقلانی قرار گیرند». به عبارت دیگر، عقلانیت حداقلی استقلال زبان دین را نسبی می‌داند، نه مطلق.

دوم، در باب خطر نسبی گرایی و انزوای گفتمانی: مقاله به صراحت هشدار می‌دهد که «اگر قرائت ویتگنشتاینی به گونه‌ای تفسیر شود که هرگونه معیار بیرونی برای ارزیابی باورهای دینی را نفی کند، امکان تمایز میان ایمان اصیل، خرافه، افراط گرایی و سوءاستفاده از دین دشوار خواهد شد». کای نیلسن نیز در نقد این رویکرد می‌پرسد: «چه چیز دین را از جنون جمعی جدا می‌کند؟» (Nielsen, 1982, p. 45). عقلانیت حداقلی با ارائه سه معیار «انسجام منطقی، سازگاری اخلاقی و امکان گفت‌وگوی بین‌ذهنی» دقیقاً برای رفع این نقیصه طراحی شده است.

سوم، در باب امکان نقد بیرونی: ویتگنشتاین متأخر عملاً هر گونه نقد بیرونی دین را ناممکن می‌سازد، زیرا معیارهای سنجش درون هر بازی زبانی تعریف می‌شوند. اما عقلانیت حداقلی با تصویر «دین به مثابه بازی زبانی در اتاقی شیشه‌ای»، امکان «قابلیت مشاهده و نقد از بیرون» را حفظ می‌کند. این یعنی عقلانیت حداقلی «نقش انتقادی و اصلاح‌گر» را برای عقل قائل است و «از فروغلتیدن زبان دین به نسبیّت یا جزم‌اندیشی جلوگیری می‌کند».

جمع‌بندی مقایسه

به بیان دقیق‌تر، عقلانیت حداقلی بینش توصیفی ویتگنشتاین در باب کارکرد زبان دین را می‌پذیرد، اما طرد کامل هر گونه سنجه فرازبانی را نمی‌پذیرد. در واقع، عقلانیت حداقلی می‌کوشد «هم به منطق خاص زبان دین احترام بگذارد (ویتگنشتاین) و هم آن را در معرض نقد عقلانی قرار دهد (بلانشارد)». در یک جمله: عقلانیت حداقلی، خودبنیادی توصیفی ویتگنشتاین را حفظ می‌کند، اما خودبسندگی هنجاری او را کنار می‌گذارد.

جمع‌بندی نهایی مقایسه‌ها

معیار مقایسه بلانشارد ویتگنشتاین عقلانیت حداقلی

نقش عقل داور نهایی تماشاگر (یک بازی در میان بازی‌ها) ناظر و ناقد (نه تأسیس‌کننده)

ماهیت دین نظام گزاره‌ای عقلانی نحوه زندگی / بازی زبانی نحوه زندگی + قابل ارزیابی عقلانی

معیار سنجش انسجام در کل نظام عقلانی قواعد درونی بازی زبانی سه معیار حداقلی (انسجام، اخلاق، گفت‌وگو)

استقلال زبان دین ندارد (باید در نظام عقلانی توجیه شود) مطلق (خودبنیاد) نسبی (مستقل اما نقدپذیر)

خطر اصلی فروکاستن دین به متافیزیک خشک نسبی‌گرایی و انزوای گفتمانی -
دستاورد اصلی ارائه معیار فرادینی برای نقد وفاداری به پدیدار ایمان جمع میان اصالت

تجربه دینی و مسئولیت عقلانی

رویارویی و سنجش دو دیدگاه

اکنون دو قطب متضاد پیش روی ماست: بلانشارد ایمان را در ترازوی عقل می‌گذارد، ویتگنشتاین زبان دین را بازی زبانی مستقل می‌داند. پرسش این بخش: این دو در کجا به هم می‌رسند، در کجا از هم جدا می‌شوند، و کدامیک توان تبیینی بیشتری دارد؟

نقاط اشتراک

فاصله گرفتن از الهیات طبیعی کلاسیک

هر دو از پروژه سنتی الهیات طبیعی فاصله می‌گیرند. بلانشارد براهین را نقد می‌کند، ویتگنشتاین اصل پروژه را بدفهمی می‌داند. مالکوم می‌گوید: «ویتگنشتاین و بلانشارد، هریک به شیوه خود می‌گویند خدا را نمی‌توان مانند یک شیء در جهان یافت» (Malcolm, 1994, p. 42).

نقد پوزیتیویسم و علم‌زدگی

بلانشارد در Reason and Analysis (۱۹۶۲) به پوزیتیویسم تاخته، ویتگنشتاین نیز در پژوهش‌ها بنیان آن را ویران کرده است. سروش دباغ می‌نویسد: «ویتگنشتاین می‌خواست زبان دین را مهمل اعلام نکند، بلکه منطق خاص آن را نشان دهد» (دباغ، ۱۳۹۰، ص ۱۱۰).

تأکید بر تجربه به جای نظریه

هر دو بر تجربه به عنوان بستر دین تأکید دارند. بلانشارد تجربه دینی را مواد خام ایمان می‌داند (Blanshard, 1974, p. 182) ویتگنشتاین ایمان را یک اشتیاق (Wittgenstein, 1966, p. 56). تفاوت در این است که بلانشارد می‌گوید این تجربه باید توسط عقل پردازش شود، ویتگنشتاین می‌گوید خودبسنده است.

خدا به مثابه یک «موجود» در میان سایر موجودات نیست

بلانشارد تصریح می‌کند که خدا یک موجود در کنار سایر موجودات، حتی برترین آن‌ها، نیست: «خدا یک موجود در میان موجودات نیست، بلکه خود هستی است، بنیاد و سرچشمه تمامی موجودات جزئی» (Blanshard, 1974, p. 464). ویتگنشتاین در رساله

منطقی-فلسفی همین نگاه استعلایی را با مرز نهادن بر زبان بیان می‌کند: «خدا خود را درون جهان آشکار نمی‌سازد» (Wittgenstein, 1922, 6.432). و معناى جهان باید «بیرون از جهان» قرار داشته باشد (Wittgenstein, 1922, 6.41). هر دو متفکر خدا را نه بخشی از جهان واقعیات، بلکه شرط یا افق کلیت هستی می‌دانند.

نفی براهین سنتی به عنوان «برهان قاطع و الزام‌آور»

بلانشارد براهین کلاسیک را به تنهایی قانع کننده نمی‌داند، اما معتقد است در چارچوب یک نظام عقلانی منسجم نیروی توجیهی می‌یابند: «هیچ یک از براهین سنتی به خودی خود براهانی قاطع و الزام‌آور محسوب نمی‌شوند، اما هنگامی که در بستر یک نظام تبیینی فراگیر دیده شوند، از نیروی عقلانی برخوردارند» (Blanshard, 1974, p. 304). ویتگنشتاین نیز این براهین را از اساس بی ربط به نحوه پیدایش ایمان می‌داند: «برهان اثبات وجود خدا باید به راستی چیزی باشد که شخص بتواند به واسطه آن خود را به وجود خدا متقاعد سازد. اما گمان می‌کنم مؤمنانی که چنین براهینی عرضه می‌کنند می‌خواهند «باور» خود را با عقل تحلیل کنند و برایش دلیل بیاورند، حال آنکه خودشان هرگز از راه چنین براهینی به باور نرسیده‌اند» (Wittgenstein, 1980, p. 85). هر دو متفکر اثبات‌های ریاضی‌وار و قیاسی برای خدا را رد می‌کنند.

دین به مثابه تعهد تمام‌عیار زندگی، نه صرفاً تصدیق ذهنی

بلانشارد دین را درگیر کردن همه وجود شخص می‌داند: «دین صرفاً یک تأمل نظری نیست؛ دین تعهد تمام‌عیار شخص است به آنچه غایتاً حقیقی و خیر می‌پندارد» (Blanshard, 1974, p. 16). ویتگنشتاین متأخر نیز باور دینی را نه یک نظریه، بلکه دگرگونی جهت زندگی توصیف می‌کند: «معتقدم یکی از چیزهایی که مسیحیت می‌گوید این است که آموزه‌های درست همگی بی‌فایده‌اند. آن‌ها باید زندگی‌ات را تغییر دهند. (یا جهت زندگی‌ات را)» (Wittgenstein, 1980, p. 53). در نتیجه هر دو بر جنبه وجودی و عملی ایمان تأکید دارند.

نقاط اختلاف

۱. عقل‌باوری در برابر بازی زبانی / ایمان‌گرایی

بلانشارد ایمان بی‌نیاز از توجیه عقلانی را نمی‌پذیرد و آن را باور کور می‌نامد: «ایمان بدون عقل کور است؛ چیزی جز زودباوری محض نیست. انسان دیندار باید آماده باشد برای امیدی که در اوست دلیلی عقلانی اقامه کند» (Blanshard, 1974, p. 23). در مقابل، ویتگنشتاین ایمان را شور زندگی می‌داند که در معرض سنجش عقلانی بیرونی قرار نمی‌گیرد: «ایمان دینی نه موضوع معقولیت است و نه نامعقولیت؛ یک شور است» (Wittgenstein, 1980, p. 53). و حتی کار فلسفه درباره مسیحیت را انحرافی می‌شمارد: «اگر مسیحیت حقیقت باشد، آنگاه تمامی فلسفه‌پردازی درباره آن نادرست است» (Wittgenstein, 1980, p. 83).

۲. مطلق عقلانی در برابر امر رازورانه ناگفتنی

بلانشارد خدا را با نظام عقلانی کلّ یکی می‌گیرد: «مطلق تار و پودی بی‌درز از ضرورت عقلانی است... خدا همین نظام نهایی است که در آن هر واقعیت و هر ارزشی جای ضروری خود را می‌یابد» (Blanshard, 1974, p. 463). اما ویتگنشتاین متقدم خدا را در ساحت «رازورانه» جای می‌دهد که خود را «نشان می‌دهد»، نه اینکه در زبان گزاره‌ای بیان شود: «براستی، چیزهایی هستند که نمی‌توان آن‌ها را در قالب کلمات بیان کرد. آن‌ها خود را آشکار می‌سازند. آن‌ها همان امر رازورانه‌اند» (Wittgenstein, 1922, 6.522).

۳. سخن‌پذیری عقلانی خدا در برابر خاموشی در برابر ناگفتنی‌ها

بلانشارد بر سخن‌پذیری خدا از راه گفتمان عقلانی تأکید دارد و الهیات تنزیهی را که خدا را به کلی ناشناختنی می‌کند، بی‌معنا می‌خواند: «اگر خدا فهم‌ناپذیر باشد، برای ما هیچ است» (Blanshard, 1974, p. 280). ویتگنشتاین، در نقطه مقابل، رساله را با اصل خاموشی در برابر ناگفتنی‌ها به پایان می‌برد: «از آنچه نمی‌توان سخن گفت، درباره‌اش باید خاموش ماند» (Wittgenstein, 1922, 7).

۴. ماهیت زبان دین: شناختی در برابر غیرشناختی

بلانشارد: زبان دین قضیه‌ای و شناختی است.
ویتگنشتاین: زبان دین غیرشناختی و بیانی است.

۵. نقش عقل: داور در برابر تماشاگر

بلانشارد: عقل داور نهایی است (Blanshard, 1974, p. 71).

ویتگنشتاین: عقل یک بازی زبانی در میان بازی‌هاست (Wittgenstein &)

(Waismann, 2003, p. 105).

۶. تصویر خدا: مطلق غیرشخصی در برابر حضور رازآمیز

بلانشارد: خدا غایت عقلانی غیرشخصی است.

ویتگنشتاین: خدا یک «حضور» است.

۷. حجیت: جهان‌شمول در برابر درون‌گروهی

بلانشارد: دعاوی دینی باید برای هر عقل سلیمی قابل دفاع باشد.

ویتگنشتاین: ایمان یک «زیستن» است، نه «دانستن». شبستری: «ایمان را نمی‌توان با

استدلال به کسی منتقل کرد» (شبستری، ۱۳۷۹، ص ۱۱۵).

۸. نسبت با مسئله شر

بلانشارد: شر در غایت عقلانی حل می‌شود.

ویتگنشتاین: مسئله شر اساساً یک مسئله نظری نیست.

۹. اخلاق باور در برابر اخلاق بازی

بلانشارد: ایمان مشمول اخلاق باور است (فنائی، ۱۳۸۴، ص ۱۳۵-۱۶۰).

ویتگنشتاین: ایمان مثل عشق است، از کسی نمی‌پرسند چه شواهدی داری؟

(Wittgenstein, 1966, p. 56)

ارزیابی مقدماتی

قدرت بلانشارد: دین را از انزوای معرفتی خارج و نقدپذیر می‌کند. سروش نیز

می‌گوید عقلانیت ایمان شرط جلوگیری از «ایمان‌های خودکامه» است (سروش، ۱۳۷۷،

ص ۱۰۰-۱۰۵). ضعف او: ازدست دادن خدای زنده و نیایش‌پذیر (MacKinnon, 1987,)

(p. 115).

قدرت ویتگنشتاین: وفاداری به پدیدار ایمان و توصیف دین آن گونه که زیسته

می‌شود. ملکیان: «ویتگنشتاین به ما یاد داد دین را در "عمل" بینیم» (ملکیان، ۱۳۸۰،

ص ۲۲۰). ضعف او: خطر هرج و مرج معرفتی و مصون‌سازی دین از نقد بیرونی. کای نیلسن می‌پرسد: «چه چیز دین را از جنون جمعی جدا می‌کند؟» (Nielsen, 1982, p. 45)

ارزیابی نهایی و امکان عبور از دوگانه

صورت‌بندی مسئله نهایی

تقابل میان بلاشارد و ویتگنشتاین را نباید صرفاً رویارویی دو نظریه درباره زبان دین تلقی کرد، بلکه این تقابل بیانگر دو تلقی متفاوت از ماهیت عقلانیت در حوزه دین است. بلاشارد بر این باور است که عقلانیت، معیاری جهان شمول برای ارزیابی همه باورها، از جمله باورهای دینی، فراهم می‌آورد و هیچ ادعایی را نمی‌توان از سنجش عقلانی معاف دانست.

در مقابل، ویتگنشتاین با تأکید بر وابستگی معنا به کاربرد، نشان می‌دهد که زبان دین تابع قواعدی است که در متن یک نحوه زندگی شکل می‌گیرد و نمی‌توان آن را با معیارهای معرفتی علوم طبیعی یا متافیزیک کلاسیک دآوری کرد. از این رو، اختلاف اصلی این دو متفکر نه بر سر اصل دین، بلکه درباره جایگاه عقل در فهم و ارزیابی دین است.

با این حال، بررسی تطبیقی دو دیدگاه نشان می‌دهد که هر یک بخشی از حقیقت را آشکار می‌کنند و در عین حال، در صورت مطلق شدن، با دشواری‌هایی رو به رو می‌شوند. اگر موضع بلاشارد بدون توجه به ویژگی‌های خاص زبان دین پذیرفته شود، دین به مجموعه‌ای از گزاره‌های منطقی و قابل اثبات تقلیل می‌یابد و ابعاد وجودی، آیینی و تجربه زیسته مؤمنان کم‌رنگ می‌شود. در مقابل، اگر قرائت ویتگنشتاینی به گونه‌ای تفسیر شود که هرگونه معیار بیرونی برای ارزیابی باورهای دینی را نفی کند، امکان تمایز میان ایمان اصیل، خرافه، افراط‌گرایی و سوءاستفاده از دین دشوار خواهد شد. در چنین وضعیتی، نه تنها گفت‌وگوی عقلانی میان ادیان تضعیف می‌شود، بلکه امکان نقد درون دینی نیز محدود خواهد شد.

از این منظر، راه حل مناسب را باید در پذیرش نوعی تعامل میان عقلانیت و خودبنیادی نسبی زبان دین جست‌وجو کرد. این تعامل به معنای نفی استقلال نسبی بازی زبانی دین

نیست، بلکه بدین معناست که هر چند معنا و کارکرد بسیاری از گزاره‌های دینی در متن حیات ایمانی شکل می‌گیرد، اما پیامدهای معرفتی، اخلاقی و اجتماعی این گزاره‌ها می‌توانند در معرض ارزیابی عقلانی قرار گیرند. بنابراین، عقل نه جایگزین ایمان است و نه رقیب آن، بلکه نقشی انتقادی و اصلاح‌گر بر عهده دارد و از فروغلتیدن زبان دین به نسبییت یا جزم‌اندیشی جلوگیری می‌کند.

افزون بر این، تحولات فلسفه دین معاصر نیز نشان داده است که بسیاری از اندیشمندان از دوگانه سخت میان عقل‌گرایی و ایمان‌گرایی فاصله گرفته‌اند و به الگوهایی روی آورده‌اند که در آنها عقل و ایمان در رابطه‌ای تکمیلی قرار می‌گیرند. در این چارچوب، عقل مسئول ارزیابی انسجام، سازگاری و پیامدهای باورهای دینی است، در حالی که ایمان افق معنایی و وجودی این باورها را فراهم می‌آورد. چنین برداشتی می‌تواند هم از دغدغه بلانشارد درباره مسئولیت معرفتی باورهای دینی پاسداری کند و هم بینش ویتگنشتاین درباره نقش سنت، عمل و نحوه زندگی در شکل‌گیری معنای دین را حفظ نماید.

بر این اساس، عبور از دوگانه بلانشارد و ویتگنشتاین نه به حذف یکی به سود دیگری، بلکه با بازتعریف نسبت عقل و ایمان امکان‌پذیر است. در این الگو، عقلانیت به منزله معیار نقادی و گفت‌وگو باقی می‌ماند، اما این عقلانیت خود را از انحصار الگوی اثبات‌گرایانه رها می‌سازد و به پیچیدگی‌های زبان، سنت و تجربه دینی نیز توجه می‌کند. در نتیجه، زبان دین را می‌توان دارای استقلال نسبی دانست، بی‌آنکه از هرگونه مسئولیت معرفتی و اخلاقی در برابر عقل و جامعه معاف شود. چنین جمعی، زمینه‌ای مناسب برای گفت‌وگوی میان سنت‌های دینی، دفاع عقلانی از ایمان در عرصه عمومی و پرهیز از نسبی‌گرایی و جزم‌گرایی به‌طور هم‌زمان فراهم می‌آورد.

پرسش پایانی مقاله: آیا می‌توان راهی میانه یافت؟ می‌توان هم به منطق خاص زبان دین احترام گذاشت (ویتگنشتاین) و هم آن را در معرض نقد عقلانی قرار داد (بلانشارد)؟ مدعای این مقاله دفاع از «عقلانیت حداقلی» است. سنجش نهایی بلانشارد: بزرگ‌ترین دستاورد او فراهم کردن معیار فرادینی برای نقد دعاوی دینی است. بدون این معیار، نمی‌توان دین را از خرافه تمیز داد. ضعف او فروکاستن دین به متافیزیک و نادیده گرفتن

خصلت عملی و وجودی ایمان است. سنجش نهایی ویتگنشتاین: بزرگ‌ترین دستاورد او وفاداری به پدیدار ایمان و فهم دین به مثابه نحوه زندگی است. ضعف او خطر انزوای گفتمانی و نسبیّت باوری است. همچنین، سروش دَبّاغ می‌پرسد: «اگر زبان دین کاملاً غیرشناختی باشد، آیا مؤمنان در سرتاسر تاریخ اشتباه می‌کرده‌اند که گزاره‌های دینی را "صادق" می‌دانسته‌اند؟» (دَبّاغ، ۱۳۹۰، ص ۱۵۰)

به سوی عقلانیت حداقلی

می‌توان بینش ویتگنشتاین را پذیرفت که دین منطق خاص خود را دارد و از سنخ «باور نظری» نیست. اما این به معنای رهاکردن کامل معیارهای عقلانی نیست. دو معیار فرابازی می‌توان برشمرد:

۱. **سازگاری با اخلاق پایه:** اگر یک بازی زبانی دینی مستلزم نقض اصول بنیادین اخلاقی باشد، می‌توان آن را از بیرون نقد کرد. این همان اصلی است که فنائی از آن دفاع می‌کند: «اخلاق، داور نهایی دین است» (فنائی، ۱۳۸۴، ص ۱۵۰).

۲. **انسجام درونی:** اگر یک بازی زبانی در درون خودش دچار تناقض باشد، می‌توان آن را نقد کرد. این معیار، کمینه‌ای از عقلانیت بلانشاردی را حفظ می‌کند. ملکیان: «عقلانیت حداقلی به معنای پرهیز از تناقض است» (ملکیان، ۱۳۸۰، ص ۲۳۰).

تصویر نهایی: دین یک «بازی زبانی» است (ویتگنشتاین)، اما در یک «اتاق شیشه‌ای» انجام می‌شود، نه در یک پناهگاه بتی. دیوارها شیشه‌ای است، یعنی از بیرون قابل مشاهده و نقد است (بلانشارد). این تصویر، نه به عقلانیت حداکثری بلانشارد تن می‌دهد و نه به خصوصی‌سازی کامل ویتگنشتاینی.

نتیجه‌گیری

مقاله با صورت بندی مناقشه دوگانه «عقلانیت حداکثری در برابر خودبنیادی بازی‌های زبانی» نشان می‌دهد که الهیات عقلانی بلانشارد و رویکرد توصیفی - تفسیری ویتگنشتاین به دین، هر یک نقاط قوت و ضعف‌های بنیادینی دارند.

از یک سو، بلانشارد با تکیه بر انسجام‌گرایی قوی و اخلاق باور کلیفورد، معیاری فرادینی برای سنجش دعاوی دینی فراهم می‌کند که مانع از انزوای معرفتی دین و ایمان‌های خودکامه می‌شود. اما بهای این موضع، فروکاستن خدا به «مطلق غیرشخصی غایت‌مند» و نادیده گرفتن خصلت حیاتی، عملی و نیایش‌پذیر ایمان در زیست جهان‌مؤمنان است. خدای بلانشارد اگرچه از نظر عقلانی منسجم است، اما با خدای ادیان ابراهیمی که شخصی، مداخله‌گر و موضوع عبادت است فاصله‌ای عمیق دارد.

از سوی دیگر، ویتگنشتاین (به‌ویژه در دوره متأخر) با طرح بازی‌های زبانی و نحوه‌های زندگی، توصیفی واقع‌بینانه از کارکرد زبان دین ارائه می‌دهد: گزاره‌های دینی نه فرضیه‌هایی برای تبیین جهان، بلکه بیانی از یک «نحوه دیدن» و شکلی از زندگی هستند. این رویکرد از تحویل‌گرایی علم‌زده و پوزیتیویستی‌رهایی می‌بخشد و به استقلال منطقی‌گفتمان دین احترام می‌گذارد. با این حال، طرد کامل هر گونه معیار فرازبانی و فرابازی، دین را در برابر دو خطر مهم قرار می‌دهد: نسبی‌گرایی افراطی (که در آن دیگر نمی‌توان دین را از خرافه یا ایدئولوژی بیمارگونه تشخیص داد) و انزوای گفتمانی (که امکان نقد بیرونی و گفتگوی انتقادی میان ادیان و با جهان سکولار را تضعیف می‌کند).

نتیجه‌نهایی مقاله آن است که نه عقلانیت حداکثری بلانشارد (که دین را به متافیزیکی خشک تبدیل می‌کند) و نه خصوصی‌سازی افراطی ویتگنشتاین (که هر گونه سنجه فرادینی را نفی می‌کند) به تنهایی قابل دفاع است. بنابراین، راه حل در «عقلانیت حداقلی» یا «نقدپذیری درونی - بیرونی» قرار دارد:

۱. پذیرش بینش ویتگنشتاین مبنی بر اینکه دین منطق خاص خود را دارد و از سنخ باورهای نظری صرف نیست؛ زبان دین را نمی‌توان با معیارهای علوم تجربی یا متافیزیک ضروری‌انگار سنجید.

۲. حفظ دو معیار فرابازی حداقلی:

- انسجام درونی: هر بازی زبانی دینی نباید دارای تناقض آشکار درون خود باشد (همان باقیمانده عقلانیت بلائشاردی).

- سازگاری با اخلاق پایه: هیچ بازی زبانی نمی‌تواند اصول بنیادین اخلاقی (مثل منع ظلم و بی‌عدالتی) را نقض کند و همچنان مشروعیت خود را حفظ نماید.

این دیدگاه ترکیبی، دین را به مثابه «بازی زبانی در اتاقی شیشه‌ای» تصویر می‌کند: اتاق یعنی استقلال و منطق درونی دین؛ شیشه‌ای بودن یعنی قابلیت مشاهده و نقد از بیرون. چنین رویکردی، ضمن پاس داشت زیست جهان مؤمنان، از فروغلتیدن به نسبی‌گرایی معرفتی آسیب‌زا جلوگیری می‌کند و شرط لازم برای گفتگوی عقلانی ادیان در فضای عمومی را فراهم می‌آورد.

در یک جمله: ویتگنشتاین بدون بلائشارد به انزوای گفتمانی می‌انجامد، و بلائشارد بدون ویتگنشتاین دین را به یک دستگاه انتزاعی فاقد حیات معنوی تبدیل می‌کند؛ گذار از این دو گانه تنها با پذیرش «عقلانیت حداقلی انتقادی» ممکن است.

ایده عقلانیت حداقلی؛ امکان جمع میان عقلانیت و خودبنیادی زبان دین

راه برون‌رفت از دو گانه بلائشارد و ویتگنشتاین را نمی‌توان در پذیرش کامل یکی و طرد دیگری جست‌وجو کرد؛ زیرا هر یک بخشی از حقیقت دین را آشکار می‌سازند و در عین حال، در صورت تعمیم به همه ابعاد حیات دینی، با کاستی‌هایی مواجه می‌شوند. از این رو، می‌توان از الگویی با عنوان «عقلانیت حداقلی» دفاع کرد؛ الگویی که نه به عقل‌گرایی حداکثری بلائشارد فروکاسته می‌شود و نه به خودبسندگی کامل بازی‌های زبانی ویتگنشتاین.

منظور از عقلانیت حداقلی آن نیست که همه آموزه‌های دینی باید از طریق استدلال‌های فلسفی اثبات شوند؛ بلکه مقصود آن است که باورهای دینی، هرچند در متن یک سنت و نحوه زندگی شکل می‌گیرند، نباید با بدیهیات عقل، اصول بنیادین اخلاق و قواعد انسجام منطقی ناسازگار باشند. بنابراین، عقل در این الگو نقش «تأسیس‌کننده ایمان» را ندارد، بلکه نقش «ناظر و ناقد» را ایفا می‌کند. به بیان دیگر، عقل وظیفه ندارد ایمان را

ایجاد کند، اما وظیفه دارد از فروغلتیدن آن به تناقض، خرافه و جزم‌اندیشی جلوگیری کند. این برداشت، در واقع پاسخی به هر دو دیدگاه است. بلانشارد به درستی بر ضرورت مسئولیت معرفتی باورهای دینی تأکید می‌کند، اما از آنجا که دین را عمدتاً در قالب گزاره‌های نظری تحلیل می‌کند، از ابعاد وجودی و عملی ایمان فاصله می‌گیرد. در مقابل، ویتگنشتاین به درستی نشان می‌دهد که زبان دین در متن زندگی دینی معنا می‌یابد، اما اگر این استقلال به مصونیت کامل از هرگونه ارزیابی بیرونی بینجامد، دیگر هیچ معیاری برای تمایز میان ایمان اصیل، خرافه یا قرائت‌های افراطی از دین باقی نخواهد ماند. در چنین وضعیتی، هر بازی زبانی صرفاً با ارجاع به قواعد درونی خود موجه خواهد بود و امکان داوری عقلانی میان سنت‌های رقیب از میان می‌رود.

بر اساس عقلانیت حداقلی، استقلال زبان دین نسبی است، نه مطلق. دین می‌تواند قواعد معنایی خاص خود را داشته باشد، اما هنگامی که مدعی حقیقت، هدایت یا تنظیم زندگی فردی و اجتماعی است، ناگزیر وارد عرصه گفت‌وگوی عقلانی نیز می‌شود. از همین رو، هیچ سنت دینی نمی‌تواند صرفاً با استناد به قواعد درونی خود، از پاسخ‌گویی نسبت به پیامدهای معرفتی، اخلاقی و اجتماعی آموزه‌هایش شانه خالی کند.

در این چارچوب، سه معیار حداقلی برای ارزیابی باورهای دینی قابل پیشنهاد است: نخست، انسجام منطقی؛ یعنی آموزه‌های دینی نباید گرفتار تناقض‌های آشکار باشند. دوم، سازگاری اخلاقی؛ باور دینی نباید به نفی ارزش‌های بنیادین اخلاقی مانند عدالت، کرامت انسانی و پرهیز از خشونت بینجامد. سوم، امکان گفت‌وگوی بینذهنی؛ هرچند همه باورهای دینی قابل اثبات فلسفی نیستند، اما باید بتوانند دلایل معقولی برای فهم و دفاع از خود در عرصه عمومی عرضه کنند. این سه معیار، بدون آنکه دین را به نظامی صرفاً عقلانی تقلیل دهند، از فروغلتیدن آن به نسبی‌گرایی یا جزم‌گرایی جلوگیری می‌کنند.

در نتیجه، عقلانیت حداقلی نه نفی بینش ویتگنشتاین است و نه بازگشت کامل به عقل‌گرایی بلانشارد؛ بلکه تلاشی برای حفظ هم‌زمان اصالت تجربه دینی و مسئولیت عقلانی است. چنین رویکردی امکان گفت‌وگوی میان ادیان، نقد درون‌دینی و دفاع عقلانی از ایمان در فضای عمومی را فراهم می‌آورد و از این جهت، می‌تواند راه‌حلی منسجم‌تر برای مسئله عقلانیت باور دینی در فلسفه معاصر به شمار آید.

فهرست منابع

۱. دباغ، سروش. (۱۳۹۰). زبان و تصویر جهان در فلسفه ویتگنشتاین. نشر نی.
۲. سروش، عبدالکریم. (۱۳۷۷). صراط‌های مستقیم. صراط.
۳. شبستری، محمد مجتهد. (۱۳۷۹). هرمنوتیک، کتاب و سنت. طرح نو.
۴. فنائی، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). دین در ترازوی اخلاق. صراط.
۵. ملکیان، مصطفی. (۱۳۸۰). راه‌های نرفته. نشر نگاه معاصر.
6. Blanshard, B. (1939). The nature of thought (Vols. 1-2). George Allen & Unwin.
7. Blanshard, B. (1961). Reason and goodness. Macmillan.
8. Blanshard, B. (1974). Reason and belief. George Allen & Unwin.
9. Clifford, W. K. (1877). The ethics of belief. Contemporary Review, 29, 289-309.
10. Engelmann, P. (1967). Letters from Ludwig Wittgenstein, with a memoir (L. Furtmüller, Trans.). Blackwell.
11. MacKinnon, D. M. (1987). Blanshard on the philosophy of religion. Religious Studies, 23(1), 109-118.
12. Malcolm, N. (1994). Wittgenstein: A religious point of view. Routledge.
13. Nielsen, K. (1982). An introduction to the philosophy of religion. St. Martin's Press.
14. Phillips, D. Z. (1976). Religion without explanation. Blackwell.
15. Wittgenstein, L. (1922). Tractatus logico-philosophicus (C. K. Ogden, Trans.). Routledge & Kegan Paul.
16. Wittgenstein, L. (1953). Philosophical investigations (G. E. M. Anscombe, Trans.). Blackwell.
17. Wittgenstein, L. (1966). Lectures and conversations on aesthetics, psychology and religious belief (C. Barrett, Ed.). Blackwell.
18. Wittgenstein, L. (1980). Culture and value (P. Winch, Trans.). Blackwell.
19. Wittgenstein, L., & Waismann, F. (2003). The voices of Wittgenstein: The Vienna Circle (G. Baker, Ed.). Routledge.